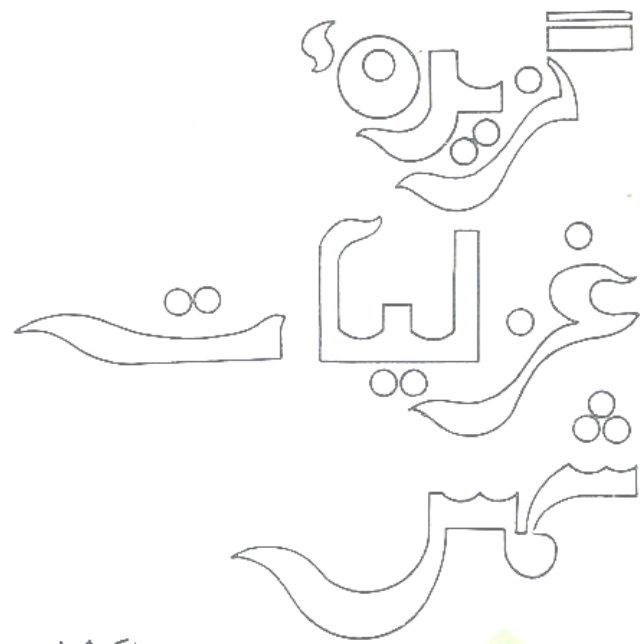
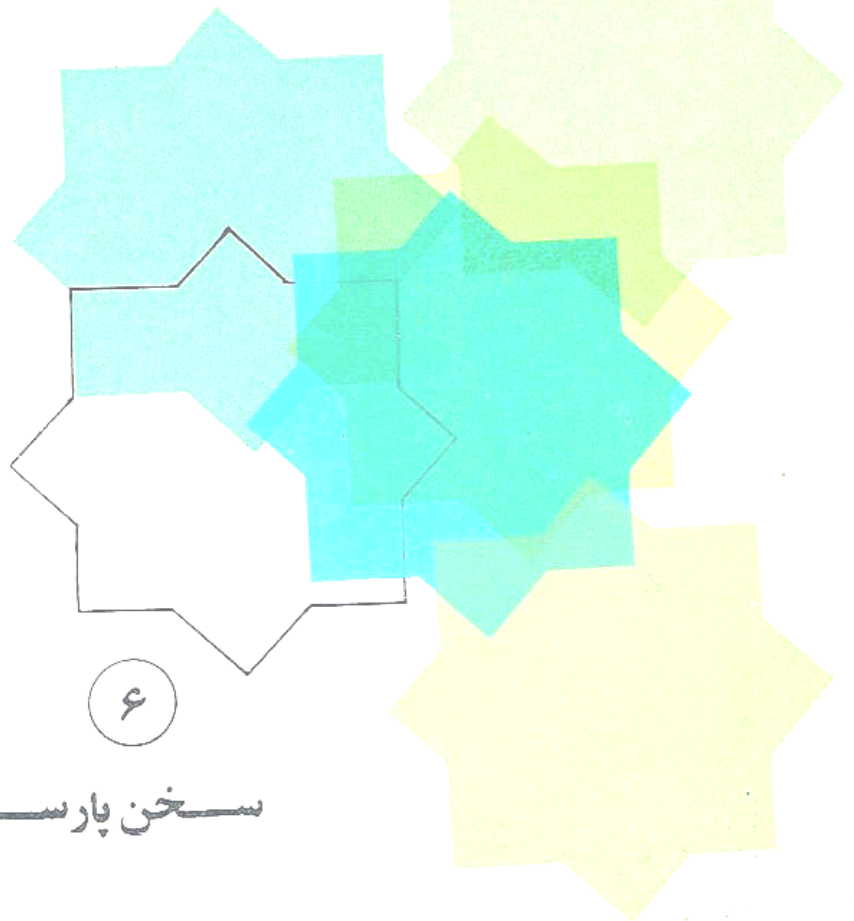


ای آفتابِ حُسن ! برون آ ، دمی ز ابر



به کوشش
دکتر شفیع کدکنی



سخن پارسی

گزیده غزلیات شمس

(قرن هفتم هجری)

سروده

مولانا جلال الدین محمد بلخی

(۶۰۴-۶۷۲ ه.ق)

با مقدمه و شرح لغات و ترکیبات و فهارس

به کوشش

دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی



تهران، ۱۳۵۲

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست
 بگشای لب که قند فراوانم آرزوست
 ای آفتاب حسن! برون آ، دمی زابر
 کان چهره مشعشع تابانم آرزوست
 بشنیدم از هوای تو آواز طبل باز
 باز آمدم که ساعد سلطانم آرزوست
 گفتم ز ناز: «بیش مرنجان مرا، برو!»
 آن گفتند که «بیش مرنجانم.» آرزوست
 وان دفع گفتند که «برو! شه به خانه نیست»
 وان ناز و باز و تندی دربانم آرزوست
 یعقوب وار و اسفاها همی زنم
 دیدار^۲ خوب یوسف کنعانم آرزوست
 والله که شهر بی تو مرا حبس می شود
 آوارگی و کوه و بیابانم آرزوست
 زین همراهم سست عناصر دلم گرفت
 شیر خدا^۴ و رستم دستانم آرزوست
 جانم ملول گشت زفرعون و ظلم او
 آن نور روی موسی عمرانم آرزوست

زین خلق پرشکایت گریان شدم ملول
 آن های هوای و نعره مستانم آرزوست
 گویا تر از بلبل امّا ز رشک عام
 مهر است بردهانم و افغانم آرزوست
 دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر
 کز دیو و دد ملولم، انسانم آرزوست^۵
 گفتند: «یافت می نشود، جسته ایم ما.»
 گفت: «آنکه یافت می نشود آنم آرزوست.»
 پنهان ز دیده ها و همه دیده ها از اوست
 آن آشکار صنعت پنهانم^۶ آرزوست
 گوشم شنید قصه ایمان و مست شد
 کوقسم چشم^۷ صورت ایمانم آرزوست
 یک دست جام باده و یک دست جعد یار
 رقصی چنین میانه میدانم آرزوست

(۱) طبل. باز، طبلی است که هنگام پرواز دادن یا فراخواندن بازها می زده اند و جمع آن را در کتابهای عربی «طبول بنّاء» نوشته اند. (۲) دفع گفتن، پلفره رفتن، به دفع الوقت گذراندن. (۳) دیدار، رخساره، چهره. (۴) شیر خدا (= اسدالله) از القاب امیر المؤمنین علی (ع). (۵) این تمثیل رامولانا در مثنوی ضمن داستانی آورده:

آن یکی با شمع بر می گشت روز	گرد هن بازار دل پر عشق و سوز
بو الفضولی گفت او را کای فلان	هین چه می جوئی به پیش هردکان؟
هین چه می جوئی تو هر سو با چراغ؟	در میان روز روشن چیست لاغ؟
گفت می جویم به هر سو آدمی	کو بود حی از حیات آن دمی
گفت من جوای انسان گشته ام	می نیابم هیچ و حیران گشته ام

و اصل این داستان از دیوجانس نقل شده که وقتی او را دیدند میان روز با فانوس روشن می گردید، سبب پرسیدند. گفت: انسان می جویم. (۶) آشکار صنعت پنهان، کسی که صنعتش آشکار است و خودش پنهان، صانع جهان. (۷) قسم چشم، بهره و روزی چشم.